

نسل Z فلسطینی علیه ایده ۲ دولتی

جدیدترین افکارسنجی از جوانان ۱۵ تا ۲۵ سال فلسطینی نشان می دهد

۸۴ درصد آنها مخالف صلح با اسرائیل هستند

افکار عمومی آمریکا بعد از ماجرای بیمارستان

نسبت به رژیم صهیونیستی منفی تر شده است



بسیاری از چهره های معروف دنیا از فلسطین دفاع کردند



نترسید! آنها هم
سلبریتی هستند

۱۶، ۱۷

آخرین اطلاعات از طرح نهضت ملی مسکن

زمین برای ساخت ۲ میلیون
و ۳۰۰ هزار واحد تامین شد

۱۶

شویو جدید آزمون سراسری چه آورده ای برای مناطق محروم داشت؟

تغییر آرایش حداقلی
۳ هزار نفر برتر کنکور

۵



چرا موضع سکولار نسبت به اسرائیل، عاقبت به حمایت از آن می انجامد؟

تأملی درباره بنیان های سکولار صهیونیسم یهودی معاصر

بدهد، «زیرا یهودی بکدست شده بی خانمان، چیزی جز خودش نداشت تا با دشمنی و تحقیر مقابله کند. تحقق کامل برابری اجتماعی، نیازمند محو کامل یهودیان به خاطر یهودی بودن شان بود؛ مطابق تحلیل اشتراوس، این موضع یهودی، مهم ترین عامل وضعیت بفرنج یهودیان در نیمه اول قرن بیستم و مخصوصاً در ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ در آلمان نازی بود.

با پایان جنگ دوم جهانی، دورا حل برای مساله یهود ممکن بود. راه حل اول، تن دادن یهودیان به ایده لیبرال دموکراسی و توسعه و ترقی بود که در

سده بیستم، به عنوان مهم ترین راهکار بلوک غرب برای کنترل کشورهای موسوم به جهان سوم مطرح می شد و راه حل دوم، نپذیرفتن ایده ترقی و توجه به ایده بازگشت به اصالت یهودی و پذیرفتن برگزیدگی یهودیت بود. انتخاب راه حل دوم، نیازمند یافتن سرزمینی بود که در عین اینکه از منازعات لیبرال دموکراسی و ایده توسعه و ترقی غربی سرزمین می بود و نیازمند تن دادن یهودیت به یکدستی لیبرال دموکراسی نمی بود، اما ایده بازگشت به اصالت را نیز به عنوان جایگزینی برای ایده ترقی تامین می کرد. تعریف این سرزمین در فلسطین، می توانست رنج یهودی تبعید را مرهم نهاد و در عین حال راهکاری برای غلبه بر نسخ دین یهودیت و شکل گیری روایتی سیاسی از یهودیت باشد. از این منظر، شباهت بسیاری میان ایده سکولاریسم و ترقی غربی و صهیونیسم یهودی در اسرائیل امروز برقرار است و آن، تعریف راهکاری سیاسی برای غلبه بر معضله نسخ ادیان الهی و استمرار و امتداد آنها در آینده تاریخ خواهد بود. به این معنا همان طور که با استناد به کار کاوانا در «اسطوره خشونت مذهبی: ایدئولوژی عرفی و ریشه های تعارض مدرن» می توانیم مدعی شویم که سکولاریسم، یک ایدئولوژی سیاسی در جهان غرب بوده است؛ صهیونیسم یهودی در اسرائیل امروز، در حقیقت راه حل سیاسی و ایدئولوژیک برای غلبه بر مساله یهود است که چون نمی تواند منطق و قاعده نسخ ادیان الهی را بپذیرد، ناگزیر برای توضیح نقش آفرینی سیاسی و جهانی یهودیت، این راهکار سیاسی و طبعاً همراه با خشونت را پیش کشیده است. از این منظر، تنها و تنها سکولاریسم اروپایی بود که امکان طرح چنین ایده ای را مهیا ساخت و شرایط تحقق آن را در سده بیستم فراهم کرد. این ایده، از آن جهت به بهترین شکل به «غده ای سرطانی» تشبیه شده است که می خواهد ظرفیت ناداشته یهودیت در منطق نسخ ادیان تمام شده را تبدیل به موجودیتی سرطانی کرده که هر روز تاریخ بشریت را بیشتر و بیشتر در خود مضمحل می سازد. از این منظر، طرح هر گونه راهکار سکولار درباره منازعه فلسطینیان و اسرائیل در سرزمین های اشغالی، در حقیقت تن دادن به ایده صهیونیسم اسرائیلی است.

منابع

۱. میلبنک، جان، الهیات و نظریه اجتماعی، شهناز مسمی پرست، ترجمان.
۲. اشتراوس، لئو، ترقی یا بازگشت؟ بحران معاصر در تمدن غربی، ترجمه رضا تسلیمی تهران، منتشره در کتاب علیه نظم سکولار.
۳. فولگین، اریک، دانش نوین سیاست، محمد صبوری، تهران، پارسه.
۴. لویت، کارل، معنا در تاریخ، سعید حاجی ناصری و زانیا ابراهیمی، آگه.
۵. کاوانا، ویلیام تی، اسطوره خشونت مذهبی: ایدئولوژی عرفی و ریشه های تعارض مدرن، ترجمان.

شکل گرفت، در ادامه و با نفی الهیات به مثابه فراگفتار، حدود و ثغور الهیات و ادیان الهی را نیز تعین می بخشید. به تعبیر جان میلبنک، «به محض آنکه الهیات، ادعایش مبنی بر فراگفتار بودن را رها کند، دیگر نمی تواند کلام خدای خالق را به زبان آورد، بلکه مجبور است به آرای غیبی نپی منتهای از جمله دانش پژوهشی تاریخی، روانشناسی انسان گرایانه یا فلسفه استعلایی تبدیل شود؛ اگر الهیات، دیگر درصدد تعیین جایگاه، مشروط کردن یا انتقاد از گفتارهای دیگر نباشد، آنگاه ناگزیر این گفتارها، جایگاه الهیات را تعیین خواهند کرد» (میلبنک، الهیات و نظریه اجتماعی).

این فرآیند دقیقاً همان فرآیندی است که می تواند رابطه پیچیده مدرنیته غربی و ادیان الهی و مناقشه ای جدی بر سر منطق ادیان الهی را توضیح دهد. از این منظر، با تکوین و تکمیل پروژه تجدید غربی، مخصوصاً در اواخر قرن نوزدهم که همزمان با تکوین نسخه های کامل ایده ترقی است، این امکان برای تجدید غربی ایجاد شد تا جایگاه یهودیت و مسیحیت را در ذیل گفتارهای سکولار خویش معین سازد. در این دوره، دیگر مساله بر سر تردید درباره اعتبار مسیحیت یا یهودیت نیست، بلکه مساله بر سر تعیین جایگاه معنایی، فلسفی و اعتقادی این ادیان الهی و حتی اسلام و شرق است. به همین دلیل است که مطابق تحلیل ادوارد سعید، شرق شناسی و اسلام شناسی به مثابه یک نظریه علمی (و با تمایز منطقی از شرق شناسی دوره مسیحی) از همین دوره آغاز می شود. به همین جهت، ایده ترقی که بنیان فلسفه تاریخی بورژوازی یا حتی فلسفه تاریخی مارکسیستی قرار می گیرد، در حقیقت جایگزین جهان سکولار غربی برای ایده نسخ ادیان الهی است. تنها با طرح ایده ترقی تاریخی است که می توان توضیح معقول برای نسخ ادوار تاریخی که پیش از این توسط ادیان الهی رقم می خورد، دست و پا کرد و مشروعیت عصر مدرن را توضیح داد.

مطابق تحلیل لئو اشتراوس از ریشه های ایده ترقی در نسبت با یهودیت و مسیحیت، او به اشاره به «گروشم شولم»، متذکر می شود که تا پیش از سده شانزده میلادی، در کابالیسم یهودی، کمال در «گذشته» و بازگشت یا توبه به نقاط آغازین دنبال می شده است، اما از این سده است که به تدریج، بر «آینده» و «پایان» به مثابه نقطه دست یافتن به حقیقت تاکید می شود و بنابراین تا پیش از این، یهودیت نسبتی با ایده ترقی نداشت. به زعم اشتراوس، فیلسوفانی نظیر اسپینوزا که البته مورد نقد یهودیان نیز بوده، نقشی مهم در نگاه یهودیت به آینده داشته اند. ایده اسپینوزا برای مساله یهود، طرح قلمرویی سکولار بود که نسبت به یهودیت یا مسیحیت، بی طرف یا سکولار باشد، اما از خلال این بی طرفی، امکان طرح یهودیت در قامت موجودیتی سیاسی موثر در جهان مدرن ممکن می شد. به تصریح اسپینوزا، «اگر یهودیان، بنیان های دینی شان را سست نکرده باشند، عمیقاً معتمد با توجه به این واقعیت که امور انسانی متغیرند، آنها مجدداً در وضعیتی مطلوب، حاکمیت شان را به دست خواهند آورد». اشتراوس این دقیقه اسپینوزایی را «راه حل کاملاً سیاسی جایگزین برای معجزه رستگاری که انسان ها بتوانند در آن مشارکت کنند» می داند. راه حل اسپینوزایی، ایده لیبرال دموکراسی است که با دولتی سکولار تضمین شود، اما یهودیت نمی توانست به دلیل اعتقاد به برگزیدگی و تحمل رنج تبعید، تن به ایده assimilationalism یا یکدست سازی اسپینوزایی و پذیرش منطق لیبرال دموکراسی

اجازه تشکیل دولت سکولار و آزاد در آلمان را نمی دادند و در نهایت مارکس، «درباره مساله یهود» را در نقد انگاره ایده آلیستی دولت آزاد مد نظر باور و به دنبال تمهیدی برای راهی انضمامی مدرنیته از دین مطرح ساخت. تمام این راه حل ها و راه حل های مشابه را می توان به تأسی از کارل لویت، در ذیل ایده سکولاریسم دنبال کرد. ایده ای که اساساً به دنبال راه حلی برای مساله دین در دنیای تجدید غربی است. با این حال، پرسشی که در اینجا قابل طرح است، آن است که چرا ایده سکولاریزاسیون و تجدید غربی، در میان اقوام و ملت های دیگر، فراگیر شده است؟

در پاسخ به این پرسش، به نظر می رسد باید به رابطه پیچیده مدرنیته غربی با ادیان الهی توجه کرد. از این منظر شاید طرح پرسش و اشاره دکتر رضا داوری اردکانی، به طرح روشن ترین مساله یاری رساند، «در دوران قبل از تجدید، مسیحیت و اسلام مرزها را درنوردیدند و در سراسر زمین دین و آیین اقوام گوناگون شدند. اما هیچ فرهنگی از چینی و مصری و یونانی و ایرانی جهانی نشد. تنها فرهنگ بشری که با سرعتی عجیب جهانگیر و فرمانروا شد ظاهر و وجوهی از فرهنگ تجدید [غربی] بود. فرهنگ جدید با همه فرهنگ ها تفاوت دارد. فرهنگ های قدیم خاص هر قوم بوده و با تحولات بسیار آرام و تدریجی دوام می یافته اند اما فرهنگ جدید بدون اینکه مردم اروپا انتظارش را داشته باشند با یک گسست عجیب تاریخی - فرهنگی در پایان قرون وسطی پدید آمد و با پدید آمدنش به دوران قرون وسطی پایان بخشید. اولین جلوه های این فرهنگ به وجهی تبیین ناپذیر در روح و جان نویسندگان و صاحب نظران و شاعران و فیلسوفان قرون نوزدهم و شانزدهم و هفدهم به وجود آمد و در قرن هجدهم مثلاً در تفکر کانت نام و صورت خرد منورالفکری و خرد قانونگذار پیدا کرد. گسترش آن هم از قرن هجدهم آغاز شد. فریبندگی اش در این بود که به حقوق بشر و آزادی و توانایی او وقع می نهاد اما به نظر نمی رسد که این صفت در انتشارش چندان موثر بوده باشد بلکه تجدید با اصل پیشرفت و نیروی گسترش یافته و به وجود آمده بود و نیروی گسترش را در درون خود دانست.»

در پاسخ به این پرسش از ماهیت تجدید غربی و مشخصاً در توضیح ریشه های اصل پیشرفت (ترقی)، متفکران متعددی از جمله کارل لویت تا کارل اشمیت (علی رغم مواضع متفاوتی که درباره جهان پس از تجدید دارند) و با نظر به ایده سکولاریزاسیون، ریشه آن را در نظریه مشیت الهی مسیحی دنبال می کنند که در دوره تجدید غربی، صورت سکولار و این دنیایی گرفته است. با این حال در میان این تحلیل ها، اریک فولگین، متذکر اشاره ای می شود که از حیث فهم موضوع این یادداشت اهمیت اساسی دارد. به زعم فولگین، در فرآیند تکوین ایده ترقی، دو ایده فلسفی شکل گرفته است. ایده اول، قدسی زدایی از امر قدسی و دینی است (dedivization) و رخداد دوم، ناظر به دوباره قدسی سازی امر دنیوی (redivization) است (فولگین، دانش نوین سیاست). از خلال همین فرآیند دوم است که امکان بسط و گسترش فرهنگ تجدید غربی در سرتاسر جهان مهیا می شود، زیرا تا امر دنیوی به امری قدسی مبدل نگردد یا در ظاهر آن، صورت بندی نشود، ظرفیت جهانی یا فراگیر نخواهد یافت. با این حال همان طور که بر در تحلیل سرمایه داری با استناد به پروتستانتیسم و کالونیسم و سومیاریت با تکیه بر یهودیت در توضیح سرمایه داری متذکر شده اند، مدرنیته پس از آنکه در آغاز تکوین مبتنی بر اندیشه های دینی و دنیوی سازی آنها



محمدرضا قاتمی نیک عضو هیات علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

مطابق منطق نسخ ادیان الهی، هر دینی در ظرف تاریخی خاصی ظهور می کند و با پایان آن ظرفیت، بر اساس تکامل تاریخی ادیان، دین جدیدی ظهور می کند. بنابراین مطابق این منطق، با ظهور مسیحیت، یهودیت نسخ شده و ظرفیت تاریخی آن تمام شده است؛ هر چند یهودیان، نسخ ادیان الهی را منکرند و به همین جهت، تغییر قبله مسلمین را نمی پذیرند، با این حال در باوری متضاد با این باور، مطابق عبارتی در تورات، حلیت همه حیوانات که بر نوح (ع) مقدر بود، با شریعت موسی (ع) نسخ شد (تورات، سفر پیدایش، باب ۹، شماره آیه ۳، ص ۱۱). البته روشن است که منطق نسخ، به معنای قلع و قمع معتقدان به ادیان گذشته در زمان ظهور ادیان بعدی نیست، بلکه مساله بر سر منطق حاکم بر مناسبات کلان سیاسی است که سعادت کلی بشر را در هر دوره تاریخی دینی رقم می زند.

علی رغم این منطق، بر اثر انحرافات که در آیین اصیل کلیسیا، مخصوصاً با نقش آفرینی افرادی همچون یهودا رخ داد، یهودیان مبتنی بر ایده «انتظار بزرگ» تا زمان ظهور مسیح (ع)، بر این باور بودند که مسیح، کفار را مطیع ساخته، اسرائیل را راهایی بخشیده، اورشلیم را پایتخت خود نموده و همه مردم را به پذیرفتن بهیوه و شریعت موسی دعوت خواهد کرد. از این منظر با ظهور مسیحیت، مساله ای به نام «مساله یهود» سر برآورد که قاعده نسخ ادیان الهی را زیر سوال می برد و تا سده های بعد، همواره تبدیل به معضله ای در روایت تاریخی مسیحیت گردید. علاوه بر این، در جریان ظهور مسیحیت نیز با نقش آفرینی افرادی نظیر پولس که خود ابتدا یهودی بود، روایتی معضله آفرین برای مسیحیت، مخصوصاً در میانه قرون وسطی و پس از ظهور اسلام در سده هفتم میلادی رخ داد که خودش را در جریان جنگ های صلیبی آشکار کرد. در اینجا نیز عدم پذیرش قاعده نسخ ادیان، تبدیل به معضله ای اساسی شد.

پس از جنگ های صلیبی و آغاز دوره رنسانس در جهان غرب، مخصوصاً در دوره خود آگاهی به این تحولات در سده هجدهم و نوزدهم، موسوم به دوره روشنگری، ایده ای برای حل معضله مسیحی یا یهودی پیش کشیده شد و آن، ایده سکولاریسم بود. در اوایل قرن هجدهم، در محفل فولینگ بروک بحثی محرمانه درباره امکان عدم وجود عیسی صورت گرفت و «ولتی» نیز تردیدی مشابه را در «ویرانه های امپراتوری» (۱۷۹۱) مطرح ساخت. در ۱۷۶۹ افرادی نظیر هرد، تضادهای جدی میان مسیح و صف شده در انجیل متی، قرس و یوقا با مسیح موصوف در انجیل یوحنا را برجسته کردند. تضعیف اعتقادات مسیحی، حتی از سوی متالهانی نظیر شلایرماخر نیز دنبال شد و او منشأ کتاب مقدس را تجربه دینی معرفی کرد. با این حال افرادی نظیر هگل، بر اساس سیر تکاملی یزدان شناسی، اسلام (محمدان ها) را به دلیل مشابهت در اعتقاد به خدای یگانه، به مثابه فرقه ای از یهودیت تفسیر کرده و اعتقاد مسیحی تبلیث را حمل بر تکامل این دین نسبت به ادیان قبلی معرفی کردند. این در حالی است که برنونا باوئر، علاوه بر بی اعتباری شخصیت عیسی مسیح در تاریخ، مسیحیت را آمیخته ای از الهیات یهودی، یونانی و رومی تصویر کرد و نقد مشابهی را در کتاب مساله یهود، نسبت به یهودیان مطرح می کند؛ یهودیان به دلیل اعتقاد دینی شان